

# استاد دکتر عبدالحسین نوایی

گفت و گو از: دکتر جواد عباسی - جمشید نوروزی

## نیم قرن تدریس و تحقیق

اشاره:

استاد دکتر عبدالحسین نوایی در سال ۱۳۰۲ ه.ش در تهران متولد شد. تحصیلات ابتدایی را در مدارس تمدن و ابن سینا و دوره متوسطه را در مدرسه شرف مظفری گذراند. سپس در دانشسرای عالی به تحصیل در رشته ادبیات پرداخت. دوره دکتری را در دانشگاه سورین پاریس گذراند. عنوان تز دکترای ایشان «عراقی و تصوف در قرن هفتم هجری» بود. در همین زمان، دو رساله فرعی نیز درباره «بازار فرش ایران در فرانسه و تحولات آن» و «نقد نوشته‌های گوینو درباره بابیه» به زبان فرانسه نوشت. دکتر نوایی از سال ۱۳۲۴ به معلمی پرداخت و پس از بازگشت از فرانسه نیز این کار را ادامه داد. در این دوران همچنین به تدریس در دانشگاه و کارهای پژوهشی و تألیفی مشغول بود. در مجله یادگار با عباس اقبال و علامه قزوینی همکاری نزدیک داشت و چنان‌که خود می‌گوید، این همکاری در گرایش او به مقوله تاریخ تأثیر اساسی داشت. استاد مدتی نیز به عنوان کارشناس و مدیر در سازمان کتاب‌های درسی مشغول بود. ایشان در مدت حدود نیم قرن فعالیت آموزشی و پژوهشی، ده‌ها کتاب و مقاله تألیف و کتاب‌های بسیاری را نیز تصحیح کرده‌اند. استاد نوایی در سال ۱۳۵۶ بنا به درخواست خودشان از خدمت در آموزش و پرورش بازنشسته شد و از آن پس فعالیت خود را با وسعت بیشتری در دانشگاه‌های مختلف تهران، شهید بهشتی، تربیت مدرس، الزهراء، آزاد اسلامی تهران و ابره) با تدریس و هدایت علمی دانشجویان ادامه داد. از جمله آثار ارزنده استاد در این دوران، تألیف مجموعه ساجدی ایران و جهان (از دوران مغول تا پایان قاجاریه) است. دکتر نوایی همچنین از سال ۱۳۷۲ با عنوان محقق و مسؤول واحد پژوهش با انجمن آثار و مفاخر فرهنگی همکاری داشته‌اند. علاوه بر بسیاری از مراکز تحقیقی، محصلان و دانشجویان از خرمن دانش ایشان بهره می‌جویند. توفیق و سلامت ایشان را از خداوند بزرگ خواستاریم.

استاد! ضمن تشکر از جنابعالی، به خاطر این که وقت خود را در اختیار مجله رشد آموزش تاریخ گذاشته اید، با توجه به موضوع مجله که مباحث علمی و آموزشی تاریخ است، خواهشمندم به عنوان مقدمه، مطالبی بفرمایید.

\* شاگرد در هر سنی که هست اهمیت تاریخ را به او گوشزد کنید، تا وقتی بزرگ می شود یک احساس کلی داشته باشد و برای تاریخ کشورش و سرزمینش حرمتی و عظمتی قایل باشد. همه جای دنیا می بینید که به این کار اهمیت می دهند. هر جای دنیا شما تشریف ببرید و بخوانید درس بخوانید، متناسب با کارشان، ادیبانشان، تاریخشان و حتی مسائل فرهنگیشان چند درس تاریخ برای شما می گذارند. اخیراً یک خانمی رفته بود تاجیکستان دکتری بگیرد - می دانید که فعلاً تب دانشگاه همه جا را گرفته است - به او گفتند که اول باید تاریخ روسیه را بخوانی و ادبیات روسیه را بدانی، بعد فلسفه شرق و غرب را هم بدانی! و خلاصه، کل فرهنگ و اندیشه آن جا را مدنظر دارند. به هر جای دنیا که بروید، همین طور است. تاریخ انگلیس باید بخوانید، تاریخ امریکا باید بخوانید، تاریخ ایتالیا باید بخوانید. به هر حال سعی دارند که هویت خود را به شما هم القا کنند و شما را خواه ناخواه در جرگه تحسین کنندگان خود در آورند؛ ولی چیزی که ما به آن اهمیت نمی دهیم، همین تاریخ است. بسله درس ها را گذاشته ایم و توی درس ها هم هست، اما نه کیفیت درس تغییر کرده است و نه آتهایی که درس می دهند. تا آن جا که بنده خبر دارم، بیشتر کسانی که در رشته تاریخ اسم می نویسند (و بسیاری شان بعداً معلم تاریخ می شوند) برای این است که به هر حال دانشگاهی بروند و بعد از چهار سال لیسانسی بگیرند. کار ما برخلاف خارج است. ورود به دانشگاه مشکل است. این جا شمار داوطلب زیاد است. همه خانواده های ایرانی دوست دارند دخترشان، پسرشان، همه به دانشگاه بروند. بنابراین، چون جا به همه نمی رسد و یک مقدار مسائل دیگری هم هست که جا را تنگ تر می کند، پس هجومی است در این جا و مشکلی در این زمینه. اما وقتی شمار قفید داخل، دیگر بعد از چهار سال کمتر کسی است که بدون ورقه لیسانس از دانشگاه خارج شود. به هر حالت، ولو با معدل ۱۰، ۱۱ یا ۱۲ بالاخره یک چیزی می شود. کسی هم نمی آید ببیند که معدلش چند است یا حتی رشته او چیست. خوب بنده همه مراحل را طی کرده ام و می دانم که تاریخ به آن صورتی که ما دلمان می خواهد و باید، ارزش ندارد. وقتی معلم می فرستند به مدرسه و هیچ کاری بلد نیست، می گویند: «بیا تاریخ بگو!» اگر خیلی منصف باشد، می گوید: «تاریخ بلد نیستم.» می گویند: «آقا از این صفحه تا آن صفحه بخوان، حفظ کن. این که کاری ندارد، ریاضی که نیست که مجبور شوی چیزی بگویی و خودت ندانی و تجزیه کنی یا مثلاً فیزیک و شیمی نیست.»

خوب، حالا وقتی این جا را دست کم می گیریم، آن وقت دیگر چیزی از آب در نمی آید؛ خاصه این که ما ایرانی ها فکر می کنیم چون

ایرانی هستیم، پس مثلاً شعر فارسی و تاریخ کشورمان را هم ذاتاً می شناسیم. در حالی که این طور نیست.

گرفتاری های دیگری هم هست. از جمله این که بعضی از رشته های دیگر هم هستند مثل روزنامه نگاری، علوم سیاسی و ... که از تاریخ استفاده می کنند؛ ولی نه آن چنان که تاریخ را بفهمند و نه آن چنان که تاریخ حکم می کند؛ بلکه آن طور که خود آنها دوست دارند، دریافت و برداشت بکنند. مشاهده می کنیم اغلب کسانی که مقاله می نویسند، در نوشته هایشان تعابیری از این دست می آورند که: اگر تاریخ جهان را ورق بزنیم ... یا اگر تاریخ ایران را ورق بزنیم، می بینیم که ... خوب کدامتان ورق زده اید؟ کدامتان نگاه کرده اید؟ این لقلقه زبان است، این سخن است، صحبت است. اصالتی ندارد؛ بخصوص روزنامه نویس وقتی می خواهد مطلبی بنویسد، یک چاشنی می خواهد از تاریخ در آن بزند که مثلاً مقاله اش فردا خواندنی بشود. حالا دیگر کار ندارد که این مطلبی که می گوید، راست است، درست است، سنجیده است، قول واحد است، قول متواتر است، مکرر است و یا ساخته و مجبول و بی اساس.

در علوم سیاسی هم مسائل دیگری می خواهند بگویند چاشنی شان تاریخ است. اگر برنامه درسی علوم سیاسی را نگاه کنید می بینید که چند واحد تاریخ دارند، اما مشکل این جاست که اینها با این میزان آگاهی مختصر درباره تاریخ، می خواهند راجع به تاریخ ایران و جهان داوری کنند، اظهار نظر کنند، نظریات خودشان را به وسیله آن تثبیت کنند و توجیه کنند، که من تصور نمی کنم این کار درست باشد.

-استاد همان طور که جنابعالی مستحضر هستید یکی از مشکلاتی که در آموزش تاریخ، بویژه در کشور ما، وجود دارد به اختلاف نظرها و دیدگاه ها در مورد اشخاص و رویدادها بازمی گردد. به نظر شما چگونه می توان از دامنه این مشکل کاست؟

\* نکته قابل توجه این است که ما اساساً در تاریخ مثل سایر مسائل یا افراطی هستیم یا تفریطی. یا یک کسی را به عرش می رسانیم بی جهت، یا یکی را با سر به زمین می زنیم بی جهت؛ صرفاً روی شایعات، صرفاً روی جو زمان، صرفاً روی داورهای ناخواسته و ناسنجیده، و اساساً تصور این را نمی کنیم که یک آدمزادی که کلاً سفید باشد یا کلاً سیاه باشد، وجود ندارد. ما که شیعه هستیم (این حرف را بارها زده ام) ۱۴ نفر را معصوم می شناسیم که به مناسبت توسلشان به حق و اتصافشان به وحی و پیغمبر اکرم (ص) که وحی بر او نازل می شد، با عالم بالا ارتباط دارند و خداوند آنها را از خطا مصون و معصوم داشته است. به اصطلاح مفهوم مخالف این موضوع این است که بقیه بجز این ۱۴ نفر در معرض خطا هستند یعنی غیر از این ۱۴ نفر هر کسی را شما در نظر بگیرید، ممکن است خطایی عمدتاً و سهواً از او سر بزنند. پس بالاخره یک کسی نه سیاه سیاه می تواند باشد و نه سفید سفید. آدم ها هستند که تاریخ را می سازند. بالاخره تاریخ را هر چقدر بگویند که جبر تاریخ هست و چه و چه،

می شنوید عیناً که ضبط نمی کنید، تا بخواهید به دیگری بگویید دو سه تا چیز را فراموش کرده اید دو سه تا مطلب دیگر را هم که خیال می کنید او گفته است به مطلب می افزایید. دیگری هم به همین ترتیب، و به این جهت تغییر ایجاد می شود. این است که معلّم تاریخ خودش باید از جریان های علمی-تاریخی دور نباشد. باید اینها را در دست داشته باشد، باید صحبت بکند و باید ذهن نقّادی داشته باشد.

البته نه این که هر چه از سابق گفته اند بگوید دروغ است و تخطئه کند که دروغ گفته اند و بریز دور. نه، این چنین هم نیست. من یک مثالی می زنم که الان از هر کسی پرسید راجع به اشکانیان، دانش آموزان می گویند: اشکانیان قومی بودند تیرانداز، بیابانگرد، فلان و از این حرف ها، اینها یک حکومتی تشکیل دادند نزدیک ۵۰۰ سال. آیا ۵۰۰ سال تیر می انداختند؟ در بیابان که بودند یا برای شکار یا برای دفع دشمن یا به هر حال برای تسلّط به دشمن تیر می انداختند، اما وقتی شهر نشین شدند، خانه درست کردند، بازار درست کردند، دکان درست کردند، معبد درست کردند، کتابخانه درست کردند، آیا باز هم تیر می انداختند؟ کجا تیر می انداختند؟ شهر که جای تیر انداختن نیست. جای اندیشیدن است، جای تمدن است. اما ما مدام این را تکرار می کنیم، نه در سطح دبیرستان که بلکه در سطح دانشگاه وقتی با شاگردان صحبت می کنی اصلاً نیندیشیده اند که آیا می شود ۵۰۰ سال فقط تیر انداخت و سواری کرد؟ خوب ببینید اینها، یعنی من معلّم تاریخ همین جور بدون این که پرس و ببیند ششم از معلم شنیده ام و همان طور به شاگردم می گویم، آن شاگرد هم بعد می رود بالا معلّم تاریخ می شود باز همین طور می گوید و می گوید و ... و یک نفر نیندیشیده است که مگر می شود ۵۰۰ سال با جنگ و تیراندازی کشورداری و زندگی کرد؟ بسیاری از این چیزهایی که یا به غرض و یا به غلط در تاریخ ما راه پیدا کرده، یا از قول فرنگی یا از قول ایرانی، ما فکر نکرده همه اینها را داریم تکرار می کنیم. خوب این چیزی بر شاگرد نمی افزاید، رغبتی هم در او ایجاد نمی کند.

به نظر من معلّم تاریخ اولاً باید به کارش علاقه مند باشد و مثل هر معلّم دیگری اگر به کارش علاقه نداشته باشد پیشرفت نخواهد کرد. شاگردش هم همین طور، چون او با علاقه درس نمی دهد شاگرد هم چیزی نخواهد شد. بدترین مسأله این است که معلّم تاریخ فقط برای دریافت حقوق ماهیانه کار کند. دانش آموز یک تشخیص خیلی قوی دارد، حالا در هر سطحی متناسب با کار خودش. فوراً می فهمد که آیا معلّم می تواند کلاسش را اداره کند؟ آیا با جذب است یا این که می شود مثلاً سر کلاسش بازی درآورد؟ آنآ می فهمد معلمش سواد دارد یا نه؟ خیلی زود اینها را تشخیص می دهد. چه جوری؟ نمی دانم. ما خودمان هم شاگرد بودیم و از این استنباط ها داشتیم. شما هم لابد این تجربه را کرده اید، خوب فوراً می فهمد به این کار علاقه دارید یا نه. بنابراین وقتی معلّم اظهار علاقه ای نکرد، دانش آموز هم علاقه ای احساس نمی کند. مسأله دیگر این است که

بالاخره آدم ها هستند که این جبر را اگر هر قدر هم حقیقت داشته باشد صورت عملی می بخشند. آن آدم ها هم ممکن است کار خطا از ایشان سر زده باشد و هم ممکن است کار خوب از ایشان سر زده باشد، پس با این نتیجه آدم خوب آن کسی است که کفه محاسنش به کفه سیئات و معاصیش بچربد. بعد از آن ۱۴ معصوم دیگر ما ابدان و اوتاد و اولیاء... را گمان داریم که کمتر دچار خطا شدند، بقیه مردم این هستند که می بینید. ما اینها را، همه را می خواهیم یا سیاه ببینیم یا سفید و به بچه هایمان هم همین جوری القا بکنیم. این تاریخ واقعی نیست. اگر می خواهیم خطا نکنند یا کمتر مرتکب خطا بشوند، باید خطاها را برایشان روشن بکنیم و این کار معلمان است. معلّم باید هم مسایل را مستقیماً به عنوان درس تعلیم بکند و هم به شکل غیر مستقیم یعنی از طریق تزکیه خودش و رفتارش. اگر یک معلّمی دروغ می گوید، دیگر نمی تواند به شاگردش بگوید دروغ نگو. خودش هم باید موظف باشد تا یک شاگرد بتواند از او الگو برداری بکند. اگر دید معلّم به خاطر دو ساعت درس مثلاً فلان قدر تملّق و چاپلوسی از مدیر می کند، خوب او هم می گوید من چرا نکنم! توجّه می کنید، معلّم صرفاً وظیفه تعلیم که ندارد، تربیت هم هست. خدا هم در قرآن مجید همین مطلب را گفته است.

معلّم صرفاً این وظیفه را ندارد که بگوید از این سطر تا این سطر، از این صفحه تا آن صفحه بخوان. ما تاریخ را این گونه تلف می کنیم و در نتیجه به آن بها نمی دهیم. و یا این که خیال کنیم که همه تاریخ فتوحات است. نه. هیچ کس نیست که در تمام عمر دست به خاک زده و طلا شده باشد. حال باید دید در این عرصه رسالت معلّم تاریخ چیست؟ معلّم تاریخ باید مثل سایر معلمان این وظیفه را داشته باشد که ذهنیت شاگرد را برای اهمیت موضوع (تاریخ) آماده بکنند و به او بفهماند که چرا شناخت خانواده مان و تاریخ کشورمان برایمان لازم است؟ بعد همان طور که در کشورهای دیگر به آن بها می دهند ما هم به آن بها بدهیم، هم عملاً و هم علماً. لازمه این کارها این است که شما به عنوان معلّم تاریخ در سطح مثلاً دبیرستان، حداقل در جریان مسائل جدید تاریخ که از طرف کسانی که در سطح لیسانس یا در سطح فوق لیسانس یا در سطح دکترا یا در سطح جهانی کار می کنند، باشید. ظاهر تاریخ چنین نیست که چیزی باشد که رویش پلمب بخورد که این است و جز این نیست. هر آن ممکن است یک کتاب گیر بیاوری، یک سند گیر بیاوری و یا در مورد تمدن های گذشته و کشورهای از بین رفته مثل کلدیه، آشور و دیگران یک زیر خاکی، یک کتیبه، یک چیزهایی دریابید که بسیاری از نظریه ها را عوض بکنند. اگر شما در جریان نباشید همان حرفی را به شاگرد می زنید که مثلاً ۳۰ سال پیش خوانده اید و یاد گرفته اید. آن کسی هم که به شما یاد داده ۳۰ سال پیش خوانده است، پس بنابراین هیچ چیز تغییر نکرده، تغییری هم اگر شده، (چون حرف هر چقدر از مبدأ دور شود به تحریف نزدیک تر می شود) تغییر در جهت منفی بوده است. شما یک مطلبی که از فردی



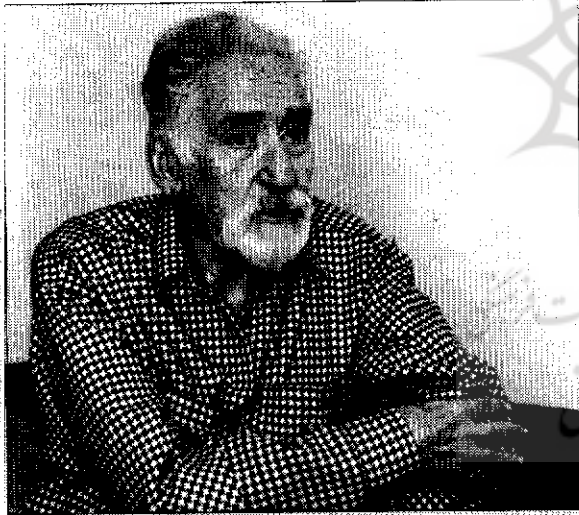
معلم باید در جریان همه مسائل باشد. امثال این چیزهایی که شما می نویسد (مجله) بسیار مفید است، اگر اینها به دستشان برسد، اگر قدرت خرید مالی اش را داشته باشند. به هر حال می دانم در این شرایط سخت زندگی، معلم هم نمی تواند همه جور کتاب و مجله را بخرد. برای معلم تاریخ باید بیشتر به آن چیزهایی بپردازید که معلمان تاریخ برای تعلیم دادن احتیاج دارند. شما در سطح دبیرستان صحبت می کنید، نیست؟

- بله، تقریباً.

شما باید در مجله رشد درباره مسائلی که معلم تاریخ دچار آن ها است مطالب بیشتری عرضه کنید، سعی کنید از تحریف و تصحیف و اغراق و مبالغه و اینها دور باشید. دنبال این نباشید که نظریات خودتان را بخواهید به عنوان تاریخ به خورد معلم و بعد بچه های مردم بدهید. همراه این مسائل یک تعداد مسائل دیگری هم هست که کمک تاریخ است. نمی خواهم در این سطحی که شما می خواهید چیزی بگویم، ولی شناخت سکه ها و این که بچه ها یک درکی از سکه داشته باشند، اطلاعی ولو سطحی و اندک از سکه داشته باشند که مثلاً سکه ساسانی چگونه بوده است. ما نمی خواهیم دقیقاً تمام خطوط آن را بگویم. اگر نگاه کنید مقدار زیادی از سلسله ها را بر حسب سکه ها تنظیم کرده اند. یکی اشک اول، آن یکی اشک دوم، سوم و... توجه می کنید؟ تاریخ یک مقدار مرهون باستانشناسی است. اطلاعات ساده و همه فهمی از باستانشناسی به بچه ها بدهید، نه این که کشفیات چگونه بوده است؟ در کجا گمانه می زنند؟ نه. بلکه اینها را آشنا بکنید که مثلاً تاریخ مصر را، یا تاریخ آشور را یا تاریخ بابل را که کتابی درباره آنها نبوده است چگونه کشف کرده و شناخته اند، که بچه خیال نکنند یک کتاب درباره تاریخ آشور بوده است که از روی آن نوشته باشند. بگویند که اینها به صورت لوحه های گلی بوده است و از زیر زمین آنها را بیرون آورده اند و روی آنها مطالعه کرده اند و به این نتیجه رسیده اند. جریان شناسایی خط هیروگلیف مصری هم که در ضمن فتوحات ناپلئون اتفاق افتاد نمونه جالب دیگری است.

حال که بحث به ناپلئون کشید، یک نکته ای هم درباره اهمیت توجه به علم و از جمله علم تاریخ را می توان در عملکرد او دید. ببینید ناپلئون (شما تاریخ خوانده اید و می دانید ناپلئون معروف تر از تعریف من است) در آن مشغله نظامی و سیاسی و درگیری های با دشمنان مختلفش که از لحاظ اداری با او در رقابت و خصومت هستند، وقتی به مصر می رود و معلوم نیست که گرفتار کشتی های انگلیسی شود یا نشود، زنده برگردد یا برنگردد، باز همراه خودش یک عده دانشمند به مصر می برد، از جمله دانشمندی که بعد موفق می شود خط قدیم مصری را بخواند. آنان این قدر اهمیت می دهند به این کارها. اما حالا ما می گوئیم: آقا، ول کن تاریخ چیست؟ اقتصاد دنیا را برداشته و باید به آن پرداخت. جالب است که مثلاً این ژاپن که اقتصادش قوی است این همه دانشجو در همه جا من جمله

در ایران دارد که روی متون تاریخی ما کار می کنند. همه چیز که اقتصاد و پول و این حرف ها نیست. این تفکر غلط ماست. ناپلئون در آن شرایط یک آدم هایی را همراه خود به مصر می برد و آنها هم در آن شرایط حاضر می شوند همراهش بروند، مردان بزرگی بودند. زیرا معلوم نبود زنده بمانند یا نه. این نکات را باید به شاگردان بیاموزیم. روزی به یک شاگرد گفتم: این که می گویند یک کشوری بزرگ تر از کشور دیگر است منظور این نیست که کوه اینها بزرگ تر و مرتفع تر از دیگری است یا رود اینها پرآب تر است یا چمن اینها سبزتر است. نه! مفهوم دیگرش این است که مردم این کشور برای سربلندی خودشان چقدر رنج بردند و کار کردند تا این مجموعه جغرافیای درخت و کوه و دره را به صورت یک قبله گاه سیاست یا جنگ یا علم درآورند. مثل ممالکی که شما اگر خدای ناکرده چشمتان درد می گیرد به آن جا می روید و آن کشورها قبله امید می شده اند برای بیماران. گفتم: الان دیگر ما کویر به آن صورت خطرناکی که سابق می گفتند نداریم. با این وسایلی که ما داریم تلگراف و تلفن و بی سیم... که دنیا را به هم نزدیک کرده و این همه زحمتی که در کویر کشیده شده الان دیگر کویر به آن صورت چندان جای خطرناکی نیست، اما مردانه جواب دهید، الان اگر یک مأموریت به جندق



بدهند بیشتر رغبت دارید یا به رشت یا مثلاً بابل سر. اگر بگویی جندق، درست نگفته ای. اما نگاه کنید در دوره فتحعلیشاه، آن روزگار که کویر خطرناک بود و وسیله ارتباطی چندان وجود نداشت، این انگلیسی ها مثل مور و ملخ در کویر ریختند. برای چه؟ برای منافع و وطنشان. این کارها است که آن مملکت را به این جا رسانده است. ما هم اگر این کارها را برای مملکت خود کرده بودیم وضع بهتری داشتیم. دایم می گوئیم این مملکت برای ما چه کرده؟ هرگز نمی گوئیم ما برای مملکت چه کرده ایم. بنابراین ما اگر بتوانیم باید همین مسائل را با سادگی به بچه ها یاد دهیم که تاریخ ما حداقل چنین نیست که ما در دنیا با داشتن آن خجالت بکشیم، کار مهمی...  
بقیه در صفحه ۴۴...